



دانشگاه پیام نور

درآمدی بر بینامتنیت ادبی

دکتر بهمن گرجیان

«عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی»

دکتر الخاص ویسی

«عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور»

امروز کتابخوانی و علم‌آموزی نه تنها یک وظیفه‌ی ملی، که یک واجب دینی است.^۱

مقام معظم رهبری

در عصر حاضر یکی از شاخصه‌های ارزیابی رشد، توسعه و پیشرفت فرهنگی هر کشوری میزان تولید کتاب، مطالعه و کتابخوانی مردم آن مرز و بوم است. ایران اسلامی نیز از دیرباز تاکنون با داشتن تمدنی چندهزارساله و مراکز متعدد علمی، فرهنگی، کتابخانه‌های معتبر، علما و دانشمندان بزرگ با آثار ارزشمند تاریخی، سرآمد دولت‌ها و ملت‌های دیگر بوده و در عرصه فرهنگ و تمدن جهانی به‌سان خورشیدی تابناک همچنان می‌درخشد و با فرزندان نیک‌نهاد خویش هنرنمایی می‌کند. چه کسی است که در دنیا با دانشمندان فرزانه و نام‌آور ایرانی همچون ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، فارابی، خوارزمی و ... همچنین شاعران برجسته‌ای نظیر فردوسی، سعدی، مولوی، حافظ و ... آشنا نباشد و در مقابل عظمت آنها سر تعظیم فرود نیاورد. تمامی این افتخارات ارزشمند، برگرفته از میزان عشق و علاقه فراوان ملت ما به فراگیری علم و دانش از طریق خواندن و مطالعه منابع و کتاب‌های گوناگون است. به شکرانه الهی، تاریخ و گذشته ما، همیشه درخشان و پر بار است. ولی اکنون در این زمینه در چه جایگاهی قرار داریم؟ آمار و ارقام ارائه‌شده از سوی مجامع و سازمان‌های فرهنگی در مورد سرانه مطالعه هر ایرانی، برایمان چندان امیدوارکننده نمی‌باشد.

کتاب، دروازه‌ای به سوی گستره دانش و معرفت است و کتاب خوب، یکی از بهترین ابزارهای کمال بشری است. همه دستاوردهای بشر در سراسر عمر جهان، تا آنجا که قابل کتابت بوده است، در میان دست‌نوشته‌هایی است که انسان‌ها پدید آورده و می‌آورند. در این مجموعه بی‌نظیر، تعالیم الهی، درس‌های پیامبران به بشر، و همچنین علوم مختلفی است که سعادت بشر بدون آگاهی از آنها امکان‌پذیر نیست. کسی که با دنیای زیبا و زندگی‌بخش کتاب ارتباط ندارد بی‌شک از مهم‌ترین دستاورد انسانی و نیز از بیشترین معارف الهی و بشری محروم است. با این دیدگاه، به‌روشنی می‌توان ارزش و مفهوم رمزی عمیق در این حقیقت تاریخی را دریافت که اولین خطاب خداوند متعال به پیامبر گرامی اسلام (ص) این است که «بخوان!» و در اولین سوره‌ای که بر آن فرستاده عظیم‌الشان خداوند، فرود آمده، نام «قلم» به تجلیل یاد

1. <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=2696>

شده است: «إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» در اهمیت عنصر کتاب برای تکامل جامعه انسانی، همین بس که تمامی ادیان آسمانی و رجال بزرگ تاریخ بشری، از طریق کتاب جاودانه مانده اند.

دانشگاه پیام نور با گستره جغرافیایی ایران شمول خود با هدف آموزش برای همه، همه جا و همه وقت، به عنوان دانشگاهی کتاب محور در نظام آموزش عالی کشورمان، افتخار دارد جایگاه اندیشه سازی و خردورزی بخش عظیمی از جوانان جویای علم این مرز و بوم باشد. تلاش فراوانی در ایام طولانی فعالیت این دانشگاه انجام پذیرفته تا با بهره گیری از تجربه های گرانقدر استادان و صاحب نظران برجسته کشورمان، کتاب ها و منابع آموزشی درسی شاخص و خودآموز تولید شود. در آینده هم، این مهم با هدف ارتقای سطح علمی، روزآمدی و توجه بیشتر به نیازهای مخاطبان دانشگاه پیام نور با جدیت ادامه خواهد داشت. به طور قطع استفاده از نظرات استادان، صاحب نظران و دانشجویان محترم، ما را در انجام این وظیفه مهم و خطیر یاری رسان خواهد بود. پیشاپیش از تمامی عزیزانی که با نقد، تصحیح و پیشنهادهای خود ما را در انجام این وظیفه خطیر یاری می رسانند، سپاسگزاری می نمایم. لازم است از تمامی اندیشمندانی که تاکنون دانشگاه پیام نور را منزلگاه اندیشه سازی خود دانسته و ما را در تولید کتاب و محتوای آموزشی درسی یاری نموده اند، صمیمانه قدردانی گردد. موفقیت و بهروزی تمامی دانشجویان و دانش پژوهان عزیز آرزوی همیشگی ما است.

دانشگاه پیام نور

فهرست مطالب

هفت

پیشگفتار

۱	فصل اول: مبانی زبان‌شناختی متن و بینامتنیت
۱	مقدمه
۵	زبان‌شناسی و نقد ادبی
۱۱	زبان‌شناسی متن و متنت
۱۴	نظریه بینامتنی
۱۷	بینامتنیت
۳۲	نقد مبتنی بر بینامتنیت و نقد سنتی
۳۳	تمایز متن از اثر
۳۹	فصل دوم: نظریه پردازی متن
۳۹	مقدمه
۳۹	بارت و نظریه پردازی متن
۴۰	بینامتنیت و خلق آثار ادبی
۴۵	پیرامتنیت
۴۸	فرامتنیت
۴۹	زبر متنت
۵۰	بینامتنیت و تحلیل متون ادبی
۵۳	فرایند بازنمود متن‌ها در آثار ادبی
۵۵	فصل سوم: نظریه‌های ادبی و بینامتنیت
۵۵	مقدمه
۵۵	بینامتنیت در نظریه‌های ادبی
۵۹	بینامتنیت در نظریه ادبی پس‌اساخت‌گرایان

۶۲	نظریه اضطراب تأثیر و خلق آثار ادبی
۶۸	بینامتنیت در نظریه ادبی ساختارگرایان

۷۳ فصل چهارم: بازنمود بینامتنیت در آثار ادبی ایران

۷۳	مقدمه
۷۳	جلوه‌هایی از بینامتنیت در آثار داستانی معاصر ایران
۸۶	متن داستان بوف کور
۹۱	سرمتن‌های بوف کور
۹۴	بینامتنیت در بوف کور
۹۵	بینامتن‌های برگرفته از متون خارجی در داستان بوف کور
۹۶	دفت‌رچه‌های مالده لائوریس بریگه
۱۰۱	بینامتنی‌های بوف کور برگرفته از اورلیا
۱۰۱	وجوه تشابه ساختاری و سبکی متنی بین اورلیا و بوف کور
۱۰۳	بینامتن‌ها در بوف کور و هورلا
۱۰۵	مفهوم سایه و اندیشه اتورنک و بازتاب آن در بوف کور
۱۰۵	بینامتن‌های سینمایی در تکوین درون‌مایه‌های متن بوف کور
۱۰۹	بینامتن‌های برگرفته از آثار داخلی در بوف کور
۱۰۹	تأثیرپذیری بوف کور از رباعیات خیام
۱۱۰	آثار پیشین هدایت و متن بوف کور
۱۲۰	زبرمتنیت در بوف کور
۱۲۲	ورامتنتیت در بوف کور
۱۲۳	پیرامتنتیت در بوف کور
۱۲۷	بینامتنیت در آثار داستانی دولت‌آبادی
۱۳۳	بینامتنی‌ها و فرامتنی‌های شاهنامه در رمان نوشدارو
۱۳۵	بازتاب مؤلفه‌های پسامدرن در رمان پیکر فرهاد
۱۳۷	بینامتنیت و معاصرسازی حماسه در آثار نجدی
۱۴۱	رابطه بینامتنی در شاهنامه و راحه الصدور
۱۴۵	روابط بینامتنی در رمان پیتراکروید
۱۵۰	سخن پایانی

۱۵۳ واژه‌نامه فارسی - انگلیسی

۱۵۶ واژه‌نامه انگلیسی - فارسی

۱۵۹ منابع

پیشگفتار

علم امروز که بشر وارث آن است حاصل تلاش‌ها، زحمت‌ها، مطالعات و نظریه‌پردازی‌هایی بوده است که کندوکاو در پژوهش‌های جدید را آسان‌تر می‌سازد. در هر دوره و مقطع زمانی از تاریخ بشر و تاریخ علم هر ملت یا قومی، هر شخص یا اشخاصی خشتی بر این بنای مقدس یعنی بنای علم گذاشته‌اند. پیشرفت علمی بشر، تولید و خلق آثار جدید در قلمرو همه علوم به‌ویژه علوم انسانی و ادبیات محصول مشاهده، مطالعه، خلاقیت و تلاش مستمر و تدریجی گذشتگان است و به‌دنبال آن حاصل جهش‌های علمی در مقاطع خاصی از تاریخ توسط افراد خاص بوده است؛ یعنی افرادی که تلاش کرده‌اند در هر بررسی علمی افق‌های دوردست را ببینند و ارزش و تعالی کار علم را بالا ببرند و با دیدگاهی منتقدانه برخی از دستاوردهای علوم تا به امروز را به چالش بکشند و یافته‌ها و مفروضات هر تولید علمی را مورد پرسش انتقادی قرار دهند. در همین راستا، آثار ادب فارسی در دهه‌های اخیر همواره مورد کاوش‌های علمی و تحقیقاتی قرار گرفته‌اند و به ساختار متن آن‌ها از دریچه دستور زبان، بلاغت، سبک‌شناسی و ... نگاه شده است. اما آنچه امروز برای بررسی و نقد این متون در گستره پژوهش‌های تازه به آن نیاز داریم، بررسی آن‌ها از زاویه مکاتب و نظریه‌های جدید ادبی و زبان‌شناختی است.

یکی از حساس‌ترین و جدی‌ترین مباحث در حوزه نقد متن، رمزگشایی روابط میان متن‌ها، یعنی بررسی بینامتن‌ها میان متون می‌باشد. اصل اساسی نظریه بینامتنیت این است که هیچ متنی بدون پیش‌متن نیست و متن‌ها پیوسته براساس متن‌های گذشته بنا

می‌شوند و هیچ متنی جزیره‌ای جدا از دیگر متن‌ها نمی‌تواند باشد. بینامتنیت نشان‌دهنده آن است که روایت‌ها و وقایع و عناصر در یک متن، به نوعی به انواع پیشین متن‌ها مرتبط هستند و از آن‌ها بهره می‌گیرند. فرایند تولید یک متن با بهره‌گیری از سایر متون تحقق می‌یابد. به سخنی دیگر، هر متن در پیوند با بخش‌هایی از متون دیگر خلق می‌شوند، چرا که بینامتنیت مطالعه و بررسی روابط موجود میان متن حاضر و متون دیگر است، به‌طوری که خواننده را در درک عمیق‌تر یک متن یاری می‌رساند. وقتی چیزی را با عنوان ادبیات می‌خوانیم در واقع، آن را همچون رخدادی زبانی در نظر می‌گیریم که در ارتباط با گفتمان‌های دیگر معنا می‌یابد. اعتقاد به اصل چندصدایی متن لاجرم مستلزم توجه به مقوله زبان و مؤلفه‌های مرتبط با آن است.

گفت‌وگوی میان متون ادبی از دیرباز مطرح بوده و این تبادل در بسیاری از آثار گذشتگان دیده می‌شود. هر مفهوم ارتباطی که از خالق یک اثر می‌گذرد براساس خاطرات و یادآوری‌هایی از گذشته شکل می‌گیرد و خالق متن این توانایی را دارد که این مطالب را از متون گذشته خارج کند و با بهره‌گیری از مهارت‌های زبانی در اختیار مخاطب قرار دهد. ویژگی مهم متونی که در آن‌ها بینامتن‌ها وجود دارد «چندصدایی» و تکثر صداهایی است که در این متون طنین‌انداز می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت میان منطق مکالمه‌ای، چند صدایی و بینامتنیت پیوند و ارتباط تنگاتنگی وجود دارد و مکالمه و گفت‌وگویی که هر متن با متن پیشین خود برقرار می‌کند سبب می‌شود که آن متن علاوه بر ساخت بینامتنی، ساحت چندصدایی نیز پیدا می‌کند. بنابراین، کلام به‌جای آنکه یک نقطه ثابت یا یک معنی واحد داشته باشد محل تقاطع چندمعنی است. زمینه گفت‌وگویی در یک متن محدودیت نمی‌شناسد، در هر متنی حجم بی‌حدی از معنای فراموش شده وجود دارد که در شکل و در زمینه‌ای جدید حیات دوباره می‌یابد و به متن جلوه‌ای از چند معنایی می‌بخشد.

کتاب حاضر ابعاد متفاوت شکل‌گیری متن‌ها را با ارجاع و بهره‌گیری از سایر متون در قالب رویکرد بینامتنیت توصیف می‌کند. در این اثر علاوه بر توصیف ساختار متن به ابعاد متفاوت شکل‌گیری متون نیز پرداخته می‌شود. الگوها و فرایند شکل‌گیری انواع متون با ارجاع به سایر متون با ذکر نمونه‌ها مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند. در این اثر با معرفی جزئیات رویکرد بینامتنیت و کاربرست آن در فرایند تولید یک متن مشخص می‌شود که یک متن را می‌توان حلقه‌ای در یک زنجیره بینامتنی دانست و دیگر اینکه همه

مضامین و رویدادهای ارتباطی در یک متن، به نوعی با رویدادهای پیشین در سایر متون مرتبط هستند و از آن‌ها بهره می‌گیرند.

همان‌طور که گفته شد یکی از مهم‌ترین مباحث حوزه نقد متن، روابط بینامتنی است که بر آن اساس هر متنی ناظر بر متون پیشین است و زمانی که مطالعات یک متن صورت می‌گیرد، توجه به نوع رابطه‌ای که این متون با هم دارند، یعنی رابطه میان متن پنهان، متن حاضر و روابط بینامتنی اهمیت پیدا می‌کند.

سؤالاتی که در اینجا مطرح می‌شوند و مبنای تحلیل نگارندگان این اثر قرار می‌گیرند این است که آیا بدون ارجاع و اشاره به سایر نوشته‌ها می‌توان اثری را در یک حوزه مشخص خلق کرد؟ آیا تولید متن یک فرایند مستقل و خودبسنده است که صرفاً از یک خوانش ثابت برخوردار است؟ و دیگر اینکه رویکرد بینامتنیت چگونه می‌تواند برای خوانش و تحلیل سایر متون مورد استفاده قرار داد؟

پاسخ به پرسش‌های مطرح شده در این کتاب نشان خواهد داد که هر تلاشی در جهت تبیین نظریه فکری فرهنگی معاصر در قالب یک اثر می‌تواند ما را به سمت درک ملازمات بینامتنی و مفاهیم مرتبط با آن از جمله: «چندصدایی» و «تکثر معنایی» هدایت کند. تحلیل در این راستا، روش‌شناسی بررسی متن به شیوه سنتی را به چالش کشیده و مشخص می‌کند که نه تنها زبان در یک متن نمی‌تواند از مشخصه تک‌گوینا، تک‌صدایی، یکسان و تکراری برخوردار باشد، بلکه آن متن پیوند دوسویه و تنگاتنگی با سایر متون دارد و خوانش و رمزگشایی معنایی هر متن در قالب مجموعه‌ای از روابط بینامتنی تعیین می‌شود. در اینجا با ارجاع به رویکردهای نظری مرتبط تلاش می‌شود تا با بررسی تطبیقی و نقد آثار عمده نظریه‌پردازان در حوزه بینامتنیت بررسی دقیقی را در مفهوم بینامتنیت و جوانب متفاوت کاربست آن در تحلیل متن ارائه دهد و جزئیات مرتبط با آن را در روابط گسترده‌تر بررسی کند.

بررسی متون همواره در راستای پیوند آن‌ها با هر شکل تعاملی یا گفتمان متناسب با آن‌ها صورت می‌گیرد و گستره بررسی و تحلیل ساختار متون در حوزه‌های متفاوت مانند متون هنری، ادبی، مذهبی و ... را می‌تواند شامل شود. نگارندگان این کتاب تلاش کرده‌اند اطلاعات و دانش مورد نیاز در این ارتباط را برای علاقه‌مندان به پژوهش‌های زبانی و ادبی فراهم کنند. گفتنی است که نمونه‌ها و ارائه شواهد از متون فارسی در فهم

چگونگی کاربرست رویکرد بینامتنیت در تحلیل متون، از اهمیت بسزایی برخوردار است و خواننده می‌تواند نتایجی را که از مطالعه کتاب حاصل می‌شود استنتاج کند و درنهایت، الهام‌بخش وی در تحلیل متون مورد نظر در مطالعات آینده و پیش رو باشد. به همین سبب، در انجام این مهم شواهد و نمونه‌های مختلف از روابط بینامتنی متون ادب فارسی ارائه شده است.

امید است کتاب حاضر بتواند بخش مهمی از پرسش‌های خوانندگان را در تحلیل روابط بینامتنی پاسخ دهد و افق‌های تازه‌ای برای مطالعات آتی در حوزه زبان و ادب فراروی آن‌ها بگشاید. این اثر برای خواننده آگاه به مبانی زبان‌شناسی همگانی تدوین شده است اما سادگی بیان مطالب در این کتاب به سایر علاقه‌مندان در حوزه مطالعات ادبی و علوم قرآنی و دینی نیز امکان استفاده از آن را به‌دست می‌دهد. امید است کتاب حاضر برای افراد علاقه‌مند در پژوهش‌های مرتبط با حوزه‌های نامبرده در تحلیل متن‌ها قابل استفاده باشد. بدیهی است این اثر به‌لحاظ بدیع بودنش از کاستی‌هایی برخوردار است، انتظار ما این است که خوانندگان محترم نظرها و پیشنهادهای خود را اعلام دارند تا در چاپ‌های بعدی مورد توجه قرار گرفته و برطرف شوند.

بهمن گرجیان

دانشیار گروه زبان انگلیسی، واحد آبادان،

دانشگاه آزاد اسلامی، آبادان، ایران

b.gorjian@iaubadan.ac.ir

الخاص ویسی

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور

veysi@pnu.ac.ir

بهار ۱۴۰۰

فصل اول

مبانی زبان‌شناختی متن و بینامتنیت

مقدمه

سخن پیرامون پیوند میان دو حوزه ادبیات و زبان می‌تواند وسیع و گسترده باشد و سؤالی که مطرح می‌شود این است که به واسطه درک ساخت‌های زبانی چگونه می‌توان یک متن ادبی را تحلیل کرد. اگر فرض خود را بر این اصل قرار دهیم که ادبیات از زبان ساخته شده است این هرگز به معنای انکار ارزش ادبیات به عنوان هنر کلامی نیست. ممکن است به آسانی بپذیریم که برخی از متن‌ها دارای ویژگی‌های متمایزی هستند، اما با این همه، این ویژگی‌ها متمایز و برجسته به چشم می‌آیند.

در مورد اینکه چه چیزی ادبیات هست و چه چیزی نیست میان اهل فن توافق چشمگیری وجود دارد. در این میان، آن چه اهمیت پیدا می‌کند این است که مشخص سازیم کدام الگوها و ویژگی‌ها ما را به ادبیت یک متن رهنمون می‌کنند، این الگوها و ویژگی‌ها به عنوان ابزارهای زبانی همواره وجود دارند، زیرا که هستی آن‌ها در گرو الگوها و طرح‌بندی‌هایی است که از پیش در ماده زبان که ماده‌ای خام نیست وجود دارد یعنی ماده‌ای که همه متن‌ها از آن برآمده‌اند.

برای درک سرشت زبان، صرف نظر از اینکه کدام مفهوم در قلمرو ادبیات در ذهن تداعی می‌شود باید به الگوهای زبانی در سطوح مختلف آشنا باشیم، یعنی آرایش و همنشینی نمادهای نوشتاری و آوایی، ساخت واژگانی و دستوری و ساخت معنایی و عناصر و مؤلفه‌های شکل‌دهنده‌ای که در هر متن می‌تواند حضور داشته باشند. شمار مقوله‌های زبانی که در توصیف متن‌های ادبی به کار می‌آیند اما در تحلیل متن‌های غیرادبی کاربردی ندارند، بسیار محدود است.

اثبات اینکه زبان در ذات خود نظام‌مند و دارای طرح است و از الگوهای خاص بهره می‌گیرد به ما کمک می‌کند تا ظرفیت بالقوه و توان زبان در خلق یک اثر ادبی بهتر آشکار شود. به عنوان مثال، مشخص شود که متن تولیدشده حاصل طرح‌مندبودن زبان است و یکی از دلایلی که متن را وارد قلمرو ادبیات می‌کند تحلیل‌پذیربودن آن است. بدیهی است که فرایند تحلیل زبان‌شناختی تغییری در متن به وجود نمی‌آورد. تحلیل و تأویل یک متن به معنای پرداختن دقیق به ابعاد مختلف متن و در نتیجه به معنای آشکار ساختن همه مؤلفه‌های درون متن است.

بنابراین تجزیه و تحلیل متن یک کنش مکانیکی صرف نیست. به عنوان مثال، بخش بزرگی از عملیات متن‌کاوی امروزه با رایانه و نرم‌افزارهای رایانه‌ای تحلیل متن امکان‌پذیر است اما در تحلیل جنبه‌های مختلف یک متن به‌ویژه در سبک‌شناسی عناصر بنیادینی هستند که در ورای ظرفیت‌های تحلیلی یارانه‌ای قرار می‌گیرند. مهاجر و نبوی (۱۳۷۶) معتقدند که تجزیه و تحلیل یک متن همچون یک قطعه ادبی همواره متضمن تأویل است. مرحله تأویل متن شیوه‌ای خلاقانه را می‌طلبد. در این مرحله تحلیلگر در مقام سبک‌شناس نشانه‌ها و شواهد گوناگون متنی را می‌سنجد و ویژگی‌های مختلف را جمع‌آوری می‌کند تا نشان دهد که چگونه این ویژگی‌ها طرح و الگویی یکپارچه و منسجم را می‌سازند. بنابراین بررسی یک متن هم مستلزم تجزیه و تحلیل است و هم مستلزم تأویل.

تجزیه و تحلیل ادبی ابعاد گسترده‌ای دارد، اما آنچه در این مقال قابل توجه است، بررسی رابطه یک متن و متن‌های دیگری است که بخشی از محیط آن متن را تشکیل می‌دهد. هر متن دارای یک بافت موقعیتی است اما متن ادبی برخلاف متون دیگر، عمدتاً برای خود بافت ایجاد می‌کند و بیش از آنکه محیط به متن موقعیت و بافت را تحمیل کند، خود متن است که محیطش را مشخص می‌سازد. از سویی دیگر، یک متن ادبی در خلأ محقق نمی‌شود که ناشی از مناسبات بینامتنی است و این مناسبات ناظر بر شیوه‌ای است که براساس آن یک متن با متون دیگر هم‌طنین می‌شود تا متن برپایه یک آگاهی مشترک از آنچه که پیشتر خوانده شده است تعبیر شود. در همین راستا، بازنت^۱ (۲۰۰۷) معتقد است که در حوزه ادبیات تطبیقی بسیاری از متون به لحاظ محتوایی و ساختاری از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند و نمود این تأثیرپذیری در آثار شعری و داستانی جدید متجلی می‌شود.

بنابراین، ادبیات از یک ویژگی پویا و خلاق برخوردار است و در مسیر پویش خود ناگزیر از اقتباس، ترکیب، تأثیر، تأثر و بازآفرینی است. آثار ادبی باهم تعامل دارند و ناگزیر آفرینش هر متن با تکیه بر میراث ادبی و متون قبل از آن صورت می‌گیرد. لذا، کمتر اثری را می‌توان یافت که با متون دیگر ارتباط و یا حداقل به آن‌ها توجهی نداشته باشد.

روی هم رفته، آثار ادبی براساس نظام‌ها، رمزگان و سنت‌های ادبی ایجادشده توسط آثار ادبی پیشین بنا می‌شود. سایر اشکال هنری و سنت‌های فرهنگی نیز در شکل‌گیری معنای یک اثر ادبی اهمیتی اساسی دارند. نظریه‌پردازان جدید، متون ادبی و غیرادبی را فاقد هرگونه معنای مستقل می‌دانند که در ادامه به دیدگاه آن‌ها در این زمینه اشاره خواهد شد. آن‌ها متون را متشکل از همان چیزی می‌دانند که امروزه «بینامتنیت» نامیده می‌شود.

عمل خوانش، تأویل و تفسیر ما را به شبکه‌ای از روابط متنی وارد می‌کند. بنابراین خوانش به یک فرایند «میان‌متنی» تبدیل می‌شود و در این راستا، معنی و معناسازی حاصل فرایندی است که بر اثر پیوند میان یک متن و سایر متون مرتبط با آن متن موجودیت می‌یابد. نیسرین^۱ و همکاران (۲۰۱۷) براین باورند که بینامتنیت ابزاری مهم برای درک بهتر و رمزگشایی معنایی متن‌ها محسوب می‌شوند. آن‌ها با مطالعات خود در حوزه شعر معاصر عرب بر اهمیت درک فرهنگ، مذهب و رویکردهای اجتماعی یک جامعه زبانی و بازتاب آن‌ها در تحلیل روابط بینامتنی تأکید ورزیده‌اند.

همان‌گونه که پیشتر گفتیم، آثار ادبی براساس نظام‌ها، رمزگان و سنت‌های ایجادشده توسط آثار ادبی پیشین بنا می‌شوند. این نظام‌ها و رمزگان در شکل‌گیری معنای یک اثر ادبی اهمیتی اساسی دارند. چنان‌که پیش از این گفته شد نظریه‌پردازان مدرن متون، متون ادبی و متون غیرادبی را فاقد هرگونه معنای مستقل و خودبسنده می‌دانند. فرایند خوانش، رمزگشایی متن را به شبکه‌ای از روابط متنی وارد می‌کند. تأویل یک متن، کشف کردن معنا یا معانی، در واقع ردیابی همان روابط است. بنابراین، خوانش به شکل یک فرایند سیال میان متن‌ها درمی‌آید. بازشناسی پیوند بینامتنی عامل مهمی در سنت نقد ادبی است و به همین سبب مناسبات یک متن با متن دیگر به واسطه زبان اهمیت می‌یابد. ادبیات ماهیتی پویا و زیا دارد و در مسیر پویایی و زیایی خود ناگزیر از اقتباس، ترکیب، اثرگذاری، اثرپذیری و بازآفرینی است. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، در فرایند خلق آثار

ادبی همواره تعامل وجود داشته است و در نتیجه، آفرینش هر متنی با تکیه بر میراث ادبی و متون قبل از آن صورت می‌گیرد. آثار انگشت‌شماری را می‌توان یافت که با متون دیگر پیوند محتوایی نداشته باشند. بسیاری از نویسندگان به این نکته اذعان داشته‌اند که مضامین و موضوعات گفتنی و متفاوت، قبل از آن‌ها نوشته شده‌اند. مسئله ارتباط بین آثار و متون ادبی از دیرباز مورد توجه منتقدان ادبی بوده است. با خلق نخستین آثار ادبی مباحث و نقد پیرامون آن‌ها نیز به منصه ظهور رسیده است. در این مباحث دانش‌های دیگر در این زمینه مطرح شده است. میرصادقی (۱۳۸۸) معتقد است که قدیمی‌ترین مباحث مرتبط با این حوزه که در قلمرو نقد ادبی سنتی قرار می‌گیرد مقوله «اقتباس یا شباهت‌های محتوایی» بین آثار نویسندگان و شاعران می‌باشد. در تحولات تاریخی و ادبی مختلف ملاحظات مربوط به تأثیر و تأثرپذیری آثار و مقایسه آن‌ها به نوعی به ارتباط بین متن‌ها مربوط می‌شود.

در نیمه دوم قرن بیستم، نظریه‌پردازان در حوزه زبان‌شناسی و ادبیات توانستند یافته‌های ذهنی خود را در قالب نظریه‌های متفاوت و متنوع اعلام کنند. در این میان رویکردهای برخی از نظریه‌پردازان، بیشتر مورد توجه قرار گرفت. از جمله فیلسوفان و زبان‌شناسانی مانند: باختمین^۱، پیرس^۲، تودورف^۳، دو سوسور^۴، گراهام و بارت.

برخی از این رویکردها در تحلیل بینابین زبان‌شناسی و مطالعات ادبی نقش مهمی داشته‌اند. با گسترش و تحولات مربوط به نقد سنتی و ظهور نظریه‌ها و گفتمان‌های جدید و متنوع و خلق مکاتب زبان‌شناسی جدید نظریه‌های مربوط به ارتباط بین متن‌ها با بهره‌گیری از مباحث جدید از قبیل نظریه‌های نوین زبان‌شناختی، جامعه‌شناختی، فلسفی، روان‌شناختی و غیره تحول عظیمی پیدا کرد. در بسیاری از حوزه‌های فرهنگ و ادبیات نظریه بینامتنیت توسط منتقدان ادبی مورد استفاده قرار گرفته است.

در این اثر مفهوم بینامتنیت را در قالب نظریه‌های ادبی با توجه بر تأثیرات آن بر فرایند شکل‌گیری متن‌ها و حوزه‌های اندیشه مورد بررسی قرار می‌دهیم. در مباحث مرتبط با آن رویکردهای اثرگذار سوسور، بارت، ژنت^۵ و کریستوا^۶ در چارچوب دیدگاه

1. Bakhtin
2. Pierce
3. Todoroff
4. Saussure
5. Genette
6. Kristeva

ساختگرایی، پساساختگرایی و هرمنوتیک مورد توجه بوده است. بدین منظور برای تحلیل مسائل مورد نظر، آثار ادبی مختلف را به‌عنوان نمونه‌ها و الگوی کار نیز مبنای کار خود قرار داده‌ایم تا ابعاد روابط میان متنی در قالب واحدهای زبانی مختلف در این آثار مورد توجه قرار گیرد.

زبان‌شناسی و نقد ادبی

ادبیات به اقتضای ماهیت خود که در باره زندگی و پیچیدگی ابعاد گوناگون آن است از قابلیت‌های بررسی میان‌رشته‌ای برخوردار است و این زمینه را دارد که از دیدگاه علوم دیگر مورد بررسی قرار گیرد. سال‌ها و مدت‌های طولانی شیوه‌هایی در نقد ادبی متداول بوده‌اند که اصول و روش‌های آن‌ها از علوم دیگر نشأت می‌گیرد، از قبیل نقد فلسفی، نقد روانکاوانه، نقد ساخت‌گرایانه، نقد جامعه‌شناسانه و نقد نشانه‌شناختی.

نقد ادبی عبارت‌است از تبیین و تقریر معانی متکثر متون با استفاده از مفاهیم و روش‌شناسی‌های برآمده از نظریه‌های نقادانه (پاینده، ۱۳۹۸: ۱۶). امروزه دایره شمول نقد ادبی بسیار بیش از گذشته توسعه یافته است. نقد یک کنش نظام‌مند و هدف‌دار است و نمی‌تواند حاصل ارزیابی فردی باشد. نقد از زمره روش‌های مؤثر برای سنجش کیفیت متن، فرایند تولید متن، و مشخص کردن نقاط قوت و ضعف اثر است. نقد در چارچوبی تحلیلی مطرح می‌شود که این قالب مدون می‌تواند در ارتباط با زمینه‌های مختلف موضوعی به نقش آگاه‌سازی خود پردازد و راهکارهایی مؤثر برای سنجش درستی اثر باشد. انواع روش‌های انتقادی به‌منظور تحلیل متون مورد استفاده قرار می‌گیرد و هریک از ناقدان بر مبنای توانایی و دانش خود از روش متناسب با نوع متن و حوزه مطالعاتی آن بهره می‌برند. انواع نقد براساس نوع استفاده و روش‌های به‌کارگیری، جایگاه متن، حوزه مورد مطالعه، کاربرد و هدف ناقد متفاوت هستند. فرایند نقد یکی از دستاوردهای بزرگ در عرصه مطالعات علمی است که پیشینه بسیار طولانی دارد. از زمان شروع فعالیت‌های ادبی و علمی در دوران کهن تحلیل و بررسی این آثار نیز شکل گرفته است، به‌گونه‌ای که می‌توان گفت نقد پیشینه‌ای طولانی دارد. ولی تحلیل‌هایی که براساس روش‌شناسی مدون شکل گرفته باشد تاریخ کوتاه‌تری را شامل می‌شود.

نقد یک متن براساس دو محور عمده مورد توجه قرار می‌گیرد:

۱. عوامل مؤثر و مهم در ساختار نگارش متن و سطوح مربوط به آن.

۲. عناصر مهم در تبیین محتوا و مفاهیم اصلی متن

عناصر مؤثر دیگری هم در سایه این محورها و در ارتباط با عناصر و ارکان دیگر علمی می‌توان مطرح کرد. در همین راستا، نقد ادبی، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، هرچه بیشتر خصلتی میان‌رشته‌ای یافته. به سخنی دیگر، بسیاری از اصول و روش‌های خود را از سایر علوم انسانی به عاریت گرفته است. پیدایش رهیافت‌هایی از قبیل نقد فلسفی، نقد روان‌کاوانه، نقد جامعه‌شناسانه، نقد ساختارگرایانه و امثال آن‌ها بر ویژگی پذیرنده نقد ادبی در دوره و زمانه ما دلالت می‌کند. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان زبان‌شناسی را که مطالعه علمی زبان است در مطالعات نقد ادبی به‌کار برد؟ پاسخ‌ها به این پرسش از زوایای مختلف بوده است.

درحال حاضر در محافل علمی و ادبی معنای درست و دقیقی از «نقد» مستفاد نمی‌شود و هرنوع نوشتاری را که در قالب آن رویکردی و دیدگاهی راجع به متن ادبی اظهار می‌شود، به غلط مصداق نقد ادبی تلقی می‌کنند. غالباً تصور می‌شود که وظیفه منتقد ادبی برشمردن ضعف‌ها و کاستی‌های متن است. برپایه همین تلقی نادرست، در محافل و کانون‌های ادبی از منتقد انتظار دارند که توضیح بدهد اثر مورد بررسی چگونه می‌توانست بهتر یا اثرگذارتر خلق شود. تصور عمومی و البته غیرعلمی از منتقد ادبی این است که او باید یا از نویسنده تمجید کند یا به‌شدت بر او خرده بگیرد. نظریه‌های علمی می‌توانند با شناساندن راهکارهای دقیق و کاربردی نقد به این برداشت‌ها و تصورات نادرست پایان دهند. امروز دیگر بر تمام کارشناسان که به نوعی با مطالعه زبان سروکار دارند، آشکار شده است که آگاهی از ابزارهای علمی چنین مطالعاتی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر به حساب می‌آید.

سؤالی که مطرح می‌شود این است که در چه مقیاسی می‌توان از یافته‌های علمی مانند دانش زبان‌شناسی در نقد ادبی سود جست و اصولاً چه الگوها و بخش‌هایی از زبان‌شناسی می‌تواند در نقد متون ادبی کاربرد داشته باشد؟

حق‌شناس (۱۳۷۰) معتقد است در برخورد زبانی با جهان هستی، زبان ابزار شناخت است بدان‌گونه که هست. حال آنکه در برخورد ادبی، زبان نه‌تنها ابزار، بلکه ماده خام یا دستمایه بازآفرینی هستی است، نه بدان‌گونه که هست، بلکه بدان‌گونه که می‌خواهیم باشد.

به عقیده وی زبان در حوزه برخورد زبانی یک چیز است، و در حوزه برخورد ادبی چیزی دیگر. در حوزه نخست، ابزاری در خدمت دانش و در حوزه دوم ماده‌ای برای آفرینشگری است، یعنی همان نقش و وظیفه‌ای که هنر انجام می‌دهد. در آنجا واقعیت‌های موجود جهان را برای ما تصویر می‌کند، و در اینجا واقعیت‌های موجود را به کمک نظام ادبیات، در معرض سنجش، اعتراض و بازآفرینی قرار می‌دهد، و به جای آنچه هست، طرح تازه‌ای را از آنچه که می‌خواهیم باشد، ترسیم می‌کند. به دلیل ملاحظات از همین دست است که ما زبان و ادبیات را با همه پیوندها و دادوستدهای دوجانبه‌ای که باهم دارند، از بنیاد دو چیز یا دو مقوله کاملاً جدا از یکدیگر می‌گیریم. اما امروزه آنچه که روشن است این است که زبان ماده اصلی تشکیل دهنده قالب‌های متفاوت آثار ادبی است.

ویسی (۱۳۹۵) بر این باور است که بنیان ادبیات بر زبان استوار است و برای درک دقیق و درست آثار ادبی چاره‌ای جز درک درست راه‌های معنا سازی و تولید معنا در متن‌های ادبی وجود ندارد. زبان‌شناسی مطالعه علمی زبان است و می‌تواند با نقد ادبی پیوندی تنگاتنگ داشته باشد. سؤالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که آیا چیزی در متن ادبی وجود دارد که آن را از زبان روزانه و متعارف جدا سازد؟

در همین راستا، فالر^۱ (۱۳۹۷) معتقد است که زبان‌شناسی می‌تواند کاربردی کاملاً مناسب در ادبیات داشته باشد تا وجوه مختلف متن ادبی را آشکار کند. به نظر نگارندگان اگر ادبیات را به منزله زبان مورد نظریه پردازی قرار دهیم آن الگوی زبان‌شناختی که برای این منظور مناسب تشخیص داده می‌شود باید واجد این ویژگی‌های کلی باشد:

الف) نخست این که باید بتواند تبیین جامعی از تمام ابعاد ساختار زبان متن به‌ویژه ابعاد کاربردی آن به‌دست دهد.

ب) دوم این که باید بتواند تبیینی از نقش و کارکرد ساخت‌های زبانی مفروض در متون واقعی به‌دست دهد به‌ویژه کارکردی که موجب شکل‌گیری اندیشه در ذهن خواننده می‌شود.

ج) در نهایت باید مشخص سازد که معانی و پیام متن در تعامل با متون دیگر شکل می‌گیرد.

الگوهای زبان‌شناسی باید «تبیین کاملی از ساختار زبان و کاربرد آن در تمام سطوح ارائه دهند» و این سطوح عبارت‌اند از: معناشناسی، نحو، واج‌شناسی، و آواشناسی دستور

زبان متن و کاربردشناسی زبان. به همین سبب، الگوهای کارکردی زبان در نقد ادبی به شکل‌های مختلف متجلی می‌شوند.

آنچه در اینجا اهمیت پیدا می‌کند این است که بدانیم نظریه‌ها و الگوهای نقشی و کارکردی زبان چگونه سمت و سوی تحلیل متون ادبی را تعیین می‌کنند. از میان الگوها و رویکردهای زبان‌شناختی که قابلیت کاربرد در تحلیل متون ادبی را دارند زبان‌شناسی متن، به‌طور عام از اواسط نیمه دوم قرن بیستم، به‌صورت جدی توسط بسیاری از زبان‌شناسان مورد استفاده قرار گرفت، به‌طوری که پایه و اساس تحلیل بسیاری از متون، از جمله متون ادبی واقع شد که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

جهت‌گیری مطالعات علمی در جهان امروز به سمت مطالعات میان‌رشته‌ای است و تعامل دو سویه میان ادبیات و زبان‌شناسی که در دهه‌های اخیر، با تنگ‌نظری و غفلت گروه‌های علمی مربوطه مواجه بوده، می‌تواند دگربار مورد توجه قرار گیرد. منتقدان ادبی می‌توانند، با اقبال به رویکردهای تحلیل متن در قالب نظریه‌های زبان‌شناسی غالب در جهان امروز به تحلیل و نقد خود غنای بیشتری بخشند.

ادبیات و تأثیرات آن بر تغییرات بنیادی در جامعه آشکار است. ادبیات در قالب داستان و رمان و شعر، زشتی و زیر و بم‌های جامعه را در مسیر اصلاح و بهبود وضع زندگی اجتماعی مردم بازنمایی می‌کند. در جامعه ما ادبیات و جامعه‌شناسی ادبی، به‌عنوان یک عامل اثرگذار، چندان مورد توجه نبوده و بیشتر به‌عنوان مسئله‌ای سطحی به آن توجه شده است، به‌ویژه در ارتباط با نقد ادبی که هیچ‌گاه آن‌چنان‌که شایسته است جایگاهی مناسب و درخور در جامعه نیافته است. نظریه‌های نقد ادبی در دوران اخیر، روز به روز پیچیده‌تر شده و درک آن‌ها مستلزم برخورداری از یک پیشینه عملی و علمی کافی می‌باشد.

نظریه «متنیت»^۱ و «بینامتنیت» در حوزه زبان‌شناسی متن یکی از این نظریه‌هاست که ریشه در مباحث زبان‌شناختی و فلسفی جدید دارد. از آنجاکه جامعه کنونی ما علاوه بر نیازهای فنی و صنعتی، در حوزه علوم انسانی نیز نیازمند تغییر و تحولات جدی برای همگام شدن با دنیای پیشرفته امروز است، نیاز به آشنایی با علوم بین‌رشته‌ای در نقد و تحلیل متون ادبی احساس می‌شود. ترسکیخ^۲ (۲۰۱۹) مکانیسم کارکرد بینامتنیت

1. textuality

2. Terskikh

شنیداری^۱ و آوایی را خارج از حوزه مطالعات ادبی در تبلیغات تجاری، اجتماعی و سیاسی مهم می‌پندارد. ترسکیخ (همان) معتقد است که ویژگی‌های آوایی برگرفته از گفتار افراد و گروه‌های متعلق به جوامع دیگر توسط گروه‌های دیگر برای دستیابی به اهداف اجتماعی و سیاسی مشابه به کار گرفته می‌شوند. در ادامه، با معرفی و کاربرد یکی از نظریه‌های رایج موسوم به زبان‌شناسی متن و بینامتنیت در حوزه نقد ادبی به سؤالاتی که پیشتر مطرح شد پاسخی درخور داده باشیم.

در این اثر تلاش شده است که با توسل به کشف روابط بینامتنی و منابع و مآخذ مرتبط در این راستا، ابعادی ویژه از فرایند شکل‌گیری یک اثر ادبی آشکار شود و مشخص شود که *زبان‌شناسی متن* و رویکرد «بینامتنیت» در تحلیل یک اثر ادبی داستانی قابلیت کاربرد دارد و اینکه آثار خارجی از جمله؛ آثار ریلکه^۲، نروال^۳ در خلق روابط بینامتنی یک اثر مانند «بوف کور» چگونه عمل کرده و یا اینکه تأثیرپذیری سایر آثار ادبی از متن‌های داخلی و خارجی دیگر چگونه بوده است.

شالوده این رویکرد به شرح ذیل است:

اثر ادبی در خلأ شکل نمی‌گیرد و همواره اجزای خود را از سایر متون و بخش‌ها می‌گیرد.

در چارچوب این نظریه، اثر ادبی نمی‌تواند در خلأ و انزوا شکل بگیرد و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده خود را از منابع فرهنگی و ادبی دیگر می‌گیرد. متون ادبی در تعامل، به یکدیگر معنا می‌بخشند و از یکدیگر الهام می‌گیرند و نمی‌توان آن‌ها را بدون ارتباط با متون دیگر خواند یا تفسیر کرد. معنا در موقعیت‌های مختلف دگرگون می‌شود. به همین سبب، بروکس^۴ (۲۰۱۸)، بینامتنیت را روشی مفید در رمزگشایی معنایی متن‌ها می‌داند. وی معتقد است که در هنگام خواندن یک متن دانش پیش‌زمینه‌ای از متن، مسیر درک مفاهیم متنی را تسهیل می‌کند. در زبان‌شناسی متن، خواننده و مخاطب نقش مهمی دارد و با تکیه بر آن می‌توان عوامل اثرگذار در تغییر یک متن توسط خواننده را شناسایی کرد. در حوزه تحلیل و نقد ادبی توجه منتقدان همواره به رویکردهای سستی معطوف بوده است. روابط شبکه‌ای متنی، در مطالعات سستی به صورت کاملاً محدود و تنها در شکل نقل

1. auditory

2. Rilke

3. Norval

4. Brox

قول‌ها و تلمیحات، شناسایی می‌شد، درحالی‌که بخش پنهان و ارتباط میان متنی همچنان مهجور و مغفول باقی می‌ماند. بنابراین، زبان‌شناسی متن و نظریه روابط متنی می‌تواند به‌عنوان چارچوب‌های نظری فراگیر در مطالعات ادبی و سایر حوزه‌های فرهنگی و فکری مورد استفاده قرار گیرد. به یاری زبان‌شناسی متن و روش‌هایی که در تجزیه و تحلیل متون به کار می‌روند، می‌توان متن داستان یا هر دانش ادبی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و متونی را که در باز تولید معنای آن دخیل بوده‌اند شناخت و به دیگران شناساند.

ساختارگرایی کلاسیک، پاسخ مناسبی برای مشکلات بیان‌شده نداشته است. توجه زبان‌شناسان و منتقدان ادبی همیشه معطوف به رویکردهای ساختاری بوده است. بینامتنیت به حوزه زبان‌شناسی پس‌ساختارگرایی^۱ تعلق دارد و ریشه در مباحث زبان‌شناسی اروپا به‌ویژه کشور فرانسه دارد که با پرداختن به آن می‌توان جنبه‌های کاربردی زبان‌شناسی را به‌ویژه در قلمرو مطالعات ادبی آشکارتر ساخت.

در مطالعات ادبی، به‌ویژه ادبیات داستانی، زبان‌شناسی متن و بینامتنیت نیز می‌تواند ابزاری برای تحلیل متون قدیم و جدید به دست دهد، که درنهایت در شناخت و تجزیه و تحلیل آثار ادبی مؤثر واقع شود. از سویی دیگر، می‌تواند در درک بهتر آثار ادبی و شناخت عمیق‌تر خالق یک متن و سبک‌های آن‌ها مؤثر افتد. هالیدی و حسن (۱۹۷۶) معتقدند که انسجام و پیوستگی متن منوط به تغییر و تأویل چند عنصر در گفتگو و متن وابسته است؛ یعنی هر عنصر بر عنصر دیگر در همان متن دلالت کند و دراین‌صورت بدون توسل جستن به دیگری متن به‌صورت مناسب قابل درک نخواهد بود.

از دهه، ۱۹۷۰ بخش گسترده‌ای از مطالعات زبان‌شناسی به مسائل زبان‌شناسی متن اختصاص داشت. در این دوران رویکردهای متفاوتی برای توصیف پدیده‌های متنی مطرح شده‌اند. در همین راستا، البرزی (۱۳۸۶)، معتقد است که با درنظرگرفتن سطح متن نه‌تنها بعد جدیدی برای زبان‌شناسی حاصل شده، بلکه خود مطالعات زبان‌شناسی به‌طور بنیادین تغییر کرده است.

درحال حاضر اصول زبان‌شناسی متن نه‌تنها از منظر نظام زبان، زمینه‌ها و ابزار لازم را برای تحلیل‌های زبان‌شناسی ایجاد می‌کنند، بلکه واحد اصلی «متن» و واحدهای فرعی آن را در کنش اجتماعی و تعاملی طرفین ارتباط، مستقیماً پیوند می‌دهند. البرزی (همان)

نیز بر این باور است که چنین فرضیه‌های روش‌شناختی به ضرورت شرایط جامعه و منافع اجتماعی کنش‌گزاران را در توصیف متون در نظر می‌گیرد. بر این اساس، متن‌ها دیگر صرفاً به عنوان مجرای ارتباطی تلقی نمی‌شوند، بلکه ویژگی متون بیشتر در چارچوب روابط تعاملی مورد کنکاش قرار می‌گیرند.

در این راستا، زبان‌شناسان آن دسته از واحدها و فرایندهای ذهنی را که برای شناخت در تولید و پردازش متون اهمیت دارند و مبتنی بر کنش‌های اجتماعی و گفتاری کاربران زبان هستند، برای توصیف ساختارهای متون منظور کردند. بدین سبب، تقویت جنبه‌های کاربردی زبان‌شناسی متن نه تنها به گسترش حوزه این موضوع منجر شد، بلکه موجب تلاش‌هایی شد تا مفاهیم روش‌شناسی گوناگون در رشته‌های مختلف علمی باهم ادغام شوند.

گفتنی است که شواهد متنی و ارائه نمونه‌ها در فهم و درک رویکردهای زبان‌شناسی متن اهمیت قابل توجهی دارد. ما در این مختصر تلاش کردیم تا با استناد به برخی آثار داستانی معاصر به این مهم دست یابیم. در ادامه، پیش از آنکه به مباحث اصلی پرداخته شود به ابعاد و ویژگی‌هایی از زبان‌شناسی متن به اختصار اشاره می‌کنیم.

زبان‌شناسی متن و متنتیت

نگاهی گذرا به نظریه‌های زبان‌شناسی در یک قرن گذشته به وضوح نشانگر حرکت از سمت زبان‌شناسی جمله محور به سمت رویکرد زبان‌شناسی متن یا رویکرد تحلیل گفتمان بوده است. زبان‌شناسی متن به بررسی عناصر زبانی فراتر از جمله می‌پردازد. در واقع، وظیفه این شاخه از زبان‌شناسی بررسی آن دسته از قواعد زبانی است که عناصر زبانی فراتر از روابط روساختی را دربر می‌گیرد.

زبان‌شناسی متن در واکنش به انتقادهایی که نسبت به توصیف زبان می‌شد پدید آمد. این انتقادات نسبت به توصیف جمله به منزله واحدهای بنیادین در کنار توصیف آواها و واژه‌ها مطرح شد. این گرایش از مطالعات زبان‌شناختی متن را نوعی نشانه‌زبانی مرکب تلقی می‌کند. هر نشانه متن مرکب نیز سه حوزه نحو، معناشناسی و کاربردشناسی را شامل می‌گردد. زبان‌شناسی متن ساختارهای نحوی در سطح متن را بررسی می‌کند و از سویی دیگر به جنبه‌های کاربردشناسی و چگونگی کارکرد متن خاص در بافت مورد نظرش می‌پردازد. تحلیل متن معمولاً بر مبنای روش‌هایی خاص محقق می‌شود.